



زیر باران

پشت دیوارها، خیمه گاه صبح است

● مریم سقلاطونی

ما دیوارها
دیوارهایی که حرف می زنیم
دیوارهایی که راه می رویم
دیوارهایی که فکر می کنیم
ما دیوارها چه می فهمیم؟
ما دیوارها چه می فهمیم که هر روز بالاتر
می رویم و قطورتر می شویم
ما دیوارها چه می فهمیم
از آن شبهایی که دعای زنی بالا می رفت
در حق همسایه های ناهلش
و می گریست تمام خودش را
برای نان شب یتیم
ما دیوارها...
دیوارهایی که حرف می زنند
راه می روند
فکر می کنند
ما
این خشت های خام چه می فهمیم
با این همه آوار که نشسته است بر چهره های
سنگی مان
و این همه غبار انباشته بر پلک های آجری مان
شک دارم
صدای زنی را بشنویم
که چهارده قرن گریسته است
از درد جهالت ما دیوارها...
ما دیوارها
که ترک برداریم
ما دیوارها
که بشکنیم
صدای آمدن صبح را خواهیم شنید
پشت دیوارها
خیمه گاه صبح است...

باز باران

خونه مون چه سوت و کوره

● امیر اکبرزاده

آسمون خونه ما چن روزه که سوت و کوره
روزا خورشیدش کبوده، شبا ماهش بی حضوره
آسمون خونه ما ابریه همش می باره
آسمون طاقت نداره، آسمون چه ناصبوره
■
بعد اون که مادرم رفت از دل خسته بابا
آه سرد سینه سوzy می کشه همش تنوره
بعد اون که گریه ها شو جا گذاش تو بیت الاحزان
خونه همسایه هامون غرق شادی و سروره
آیه آیه شو یه روزی پشت در آتیش کشیدن
حالا از مصحف بابا دیگه کم شده یه سوره
غصه بابا زیاده اما از بس تک و تنهاس
تنهاس تنهایی شبها واسه اون سنگ صبوره
همین آدما یه روزی به ما احترام می داشتن
اما این روزا دیگه نه... نیگاشون پر غروره
یه روزی به ما می گفتن: شماها مایه فخرید
اما فخر اون ها امروز به زر و ثروت و زوره
دست بیعت بابام رو هیشکی جز ما نقشورده
هیشکی انگار نمی دونه عشق اون رمز عبوره
مادرم هر روز روزش از غم غربت بابا
پر شد از اشک و می دیدم که بساط غصه جوهره
همین آدما یه روزی بیعت او مدن بگیرن
از بابام کسی که اسمش اعتبار بانگ «صوره»

■
حالا بعد ماجرای اون روز سیاه و تاریک
رنگ شب گرفته روزا خونه مون چه سوت و کوره

ککبیم

در پیشی جستن در سخندانی

باید که مردم سخن گوی و سخن دان باشد. اما
تو ای پسر، سخن گوی باش و دروغ گوی میباش.
خویشتن را به راست گویی معروف کن و
هرچه گویی راست گوی ولکن راست به دروغ
مانند مگوی که دروغ به راست همانا! به از راست
به دروغ همانا، که آن دروغ مقبول بود و آن
راست نامقبول. پس از راست گفتن نامقبول
بپرهیز.
هر [سخن] را دو روی است یکی نیکو و یکی
زشت، سخن که به مردم نمایی بر روی نیکوترین
نمای تا مقبول بود و مردمان درجه تو بشناسند
که بزرگان و خردمندان را به سخن دانند^۱ نه
سخن را به مردم که مردم نهان است زیر سخن
خویش، چنانکه به تازی گویند:
«المرء مخبوء تحت لسانه»^۲ و سخن بود که
بگویند به عبارتی که از شنیدن آن روح تازه گردد
و همان سخن به عبارتی دیگر بتوان گفتن که
روح تیره گردد.
● قابوس نامه، اثر عنصرالمعالی (قرن پنجم)

بی نوشت ها:
۱. دروغ به راست همانا: دروغ به راست مانند.
۲. دانند: می شناسند.
۳. مرد زیر زبانش پنهان است.